

## جستارهای گونه‌گون

### پاره‌های نسخه‌شناسی

#### کاغذهای هندی

طغرا مشهدی (د. ۱۱۰۰ ق) شاعر و ادیب و مخصوصاً متخصص ترسل، در یکی رقعات خود ذکر چند گونه کاغذ ساخت هند را آورده و تا حدی به اشارت و کنایه کیفیت آنها را بیان کرده است. نقل متن آن را برای پیوست کردن به رساله‌ای که درباره کاغذ نوشته‌ام و مؤسسه نشر فهرستگان نوید طبع آن را گاه به‌گاه داده درین جا مناسب دیدم.

\* \* \*

در چنین رقعہ که معنی ... دارد ننگ چه عجب لفظ گرایید به نظرها گلرنگ  
تا به ابتیاع کاغذ الوان کف رغبت می‌توان گشاد در خانه کاغذفروشان به روی امنای تاجر بسته مباد.

زرین قلما، مشکین رقما!

سختی کاغذ سیالکوت نه به حدی است که در تحریر شرح آن ده شیشه مداد بس باشد.

و سستی کاغذ دولت آباد نه به حدی است که در تسطیر فضوح آن صد دسته قلم نتراشد.

کاغذ سمرقند درین شهر چون قلم تته در بخارا بسیار کم و کاغذ خطا درین دیار چون سیاهی لاهور در ختن وجودی عدم.

واسطی نژاد<sup>۲</sup> خامه هر چند به یاری انامل شتافت از کاغذ کشمیر خبر نیافت.

شوشتری نهاد<sup>۲</sup> قلم هر چند به گام اصابع درید از کاغذ ملتان اثر ندید.

غرض که راقم را به جهت شرح خطبه البیان کاغذ خوب در کارست و کاغذ فروختنی سرکار فرمان ده جهان حواله کتابدار است.

چند مرتبه کسی برای ابتیاع چون دست آهارگر کاغذ روان نمود، هر بار در حجره این متاع چون مشت مهره‌کش اوراق بسته بود.

چون فتح باب آن خیبر کاغذ به دست حضرت میرسیدعلی است سهولت حل این مشکل راقم به وضوح نوشته چیست.

بنده در خدمت آن معلی صفت به ظهور نرسیده به التماس فتح الباب چگونه مصدع آن حضرت توان گردید. اگر شما از روی ... معنی مصدر التماس توانید بود یقین که به خیبرگشایی آن حجره ارتکاب خواهید فرمود.

#### قطعه

بس که طغرا بی نصیب از کاغذ تحریر شد بر تنش افتاد همچون بند دفتر پیچ و تاب

می‌توان گفتن که از تأثیر این بی‌قسمتی کاغذ اعمال خود را هم نیابد در حساب

\* \* \*

<sup>۱</sup> مواردی است که خط ناخواناست.

<sup>۲</sup> اشاره است به قلم‌هایی که از آن نواحی به اطراف می‌رفت و شهرت داشت.





## جُواز کاغذ

در مقاله «وجه اشتقاق چند لغت فارسی» - نوشتهٔ پسندیده آقای محمد حسن دوست - مندرج در صفحه ۳۶ شماره دوم نامه ایران باستان (زمستان ۱۳۸۰) واژه «جُواز» از لغت فرس آمده و گفته شده است که آن را معرب «گواز» دانستن درست نیست و به احتمال زیاد برگرفته از «ایرانی باستان» Yava-baja است. واژه نخست آن «جو» (غله) است و مرکباً یعنی وسیله کوبیدن جو. دیدن بحث خواندنی ایشان «جُواز کاغذ سمرقند» را با یاد آورد. پس مناسب دانسته شد توضیحی را به آگاهی برساند.<sup>۱</sup>

چهار صد سال پیش، یکی از محله‌های سمرقند «جُواز کاغذ» نام داشته است. ولی نمی‌دانم هنوز آن نام هست یا نیست. ذکر آن را در دو تألیف مطربی سمرقندی (۹۶۶ - ۱۰۴۰ ق) دیده‌ام.

عبدالله خان اوزبک (د. ۱۰۰۶ ق) که شعر فارسی می‌سرود زمانی که به بخارا رفته بود غزلی سرود و به جوانمرد علی خان که مقیم سمرقند بود فرستاد:

دلا بر کن امید از قرشی و بگذر ز کاسانش  
جُواز کاغذ» و «پای رصد» فصل بهار  
جوانمرد علی خان غزلی به جواب به او فرستاد:

مبارک باد بر تو قرشی و کسبی و کاسانش  
«جُواز کاغذ» و فصل بهارش را چه می‌خواهی

غزل عبدالله خان را همین مؤلف در کتاب تذکرة الشعراء خود نیز نقل کرده است.<sup>۲</sup> مطربی سه بار دیگر در نسخهٔ زیبای جهانگیر نام جُواز سمرقند را ضمن قضیه‌ای آورده و نوشته است:

خصوصاً روزهای نوروز محل عیش و نشاط مردم سمرقندست. چه روزهای نوروز جوانان لوند مشرب و مردم می‌خواره در پشتهٔ رصد<sup>۳</sup> و جُواز کاغذ و خواجه چوپان برآمده شراب می‌خوردند... روز نوروزی بود بر در شهر محتسبان و گماشتگان خان اهتمام تمام می‌نمودند به هیچ کیفی کسی شراب نتوانسته به بیرون آوردن. ملا شمع یک‌پلی با طالب علمان و خبایث اتفاق کرد. جوانان لوند را بیشتر از خود به جُواز کاغذ فرستاده و گفته که منتظر باشید... جمعی دیگر از خبایث فوطه‌ها بر سر بسته... غوغا کنان فریاد کرده می‌گفتند وای برادرم... عجب شور و غوغایی در انداختند... به این نوع هم شراب را از پیش محتسبان و شحنگان از دروازهٔ شهر بیرون آوردند و به پشتهٔ جُواز کاغذ رسانیده.<sup>۵</sup>

طبعاً مناسب آن نام‌گذاری وجود کارگاه‌های کاغذسازی در آن موضع بوده است و لا غیر. زیرا می‌دانیم که مراکز کاغذسازی دارای آسیابی بوده است که پارچهٔ کهنه و کتف و سایر مواد را در آن می‌ریخته و به وسیلهٔ آب خمیر می‌کرده‌اند.<sup>۶</sup> طبعاً مراد سمرقندیان از جُواز کاغذ جز «آسیاب کاغذ» چیزی دیگر نبوده است.

<sup>۱</sup> از شعرای کلاسیک این مثال‌ها را در لغت‌نامهٔ دهخدا آورده‌اند.

|                                          |                                      |             |
|------------------------------------------|--------------------------------------|-------------|
| — ای به کوبال گران کوفته پیلان را پشت    | چون گرنجی که فرو کوفته باشد به جُواز | (فرخی)      |
| — آن که بر فسق ترا رخصت داده است و جُواز | سوی من شاید اگر سرش بکوبی به جُواز   | (ناصر خسرو) |
| — همی جان بایدت فربه ولیکن               | تنت گشته است چون مرغ جُوازی          | (ناصر خسرو) |
| — مرد دانا شود ز دانا مرد                | مرغ فربه شود به زیر جُواز            | (ناصر خسرو) |

درین دو مورد طبعاً منظور مرغی است که حوالی آسیاب دانه بر می‌چیند و فر به می‌شود.

<sup>۲</sup> نسخهٔ زیبای جهانگیر، تألیف مطربی سمرقندی، به کوشش اسمعیل بیگ جانوف و علی موجانی (قم: کتابخانهٔ بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۷)، ص ۸۷.

<sup>۳</sup> تذکرهٔ الشعراء، تألیف مطربی سمرقندی، مقدمه و تصحیح اصغر جانفدا و با مقدمه و تحشیهٔ علی رفیعی علام‌رودشتی (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۷)، ص ۱۳۸.

<sup>۴</sup> منظور رصد الع بیگ است.

<sup>۵</sup> نسخهٔ زیبای جهانگیر، ص ۲۸۵ - ۲۸۷.

<sup>۶</sup> در مورد آسیابی که خمیر کاغذ را در آن می‌ساخته‌اند محمد طاهر وحید قزوینی (د. ۱۱۱۲ ق) در مجمع‌الاصناف ذیل «صفت کاغذگر» اشارتی دارد به تنور که

مقصود از آن علی‌القاعده «تنوره» آسیاست. او سروده است:

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ز کاغذ گرم باشد آن اضطراب     | که شرحش نگنجد به چندین کتاب... |
| به هر روز از آن حسن یوسف نشان | شود کهنه‌ای چون زلیخا جوان...  |
| ز طوفان آن حسن خورشید تاب     | بود گرم دایم تنورش ز آب        |



کلمه جُواز که معنی هاون (وسیله خرد کردن و سائیدن) داشت درین مورد توسعاً به معنی آسیاب مورد استعمال یافته است.

مؤید مطلب استعمال این کلمه حدود سی بار در کتاب «نتیجه الدوله» تألیف محمد حافظ اصفهانی در نیمه اول قرن دهم است که مرحوم تقی بینش آن را به طبع رسانیده است (تهران، ۱۳۵۰). باید دانست که یکی از موارد استعمال او اتفاقاً در مورد کاغذ است ولی نه به جای آسیاب کاغذ. بلکه بازگو کننده نام دستگاهی که با آن کاغذ را مهره می زده‌اند. و از آن به «جواز مهره کشیدن کاغذ» نام برده است (ص ۸). او جواز را در معنی چرخ و دستگاه به کار آورده است.

مورد دیگر به معنی دستگاه روغن کشی (عصّاری) است (ص ۵، ۷، ۷۹، ۹۶، ۹۷، ۱۴۴، ۱۴۸). از جمله نوشته است:

در کیفیت اعمال جواز عصّاری و ساختن آلات و ادوات آن که بر آب دایرست و آن را در عراق جوغن می نامند که به عوامل<sup>۷</sup> معمول می گردد و در خراسان و ماوراءالنهر جواز می گویند. (ص ۷۹).

در همین مقوله جای دیگر نوشته است:

چون این وضع جواز که در مواضع خراسان و ماوراءالنهر به عوامل معمول می گردد. (ص ۱۲۰)

بعد از آن بار جواز هر چه باشد از کنجد و کتان و کاجیره و مغز پنبه دانه شش من به وزن تبریز در جواز ریزند. (ص ۱۲۹)

مورد دیگر استعمال آن در مفهوم دستگاهی کارخانه است، می نویسد: «در این کارخانه که جواز مذکور می گردد» (ص ۵). این تصریح می تواند مؤید توجهی باشد که درباره جواز کاغذ سمرقند گفته شد.

در یکجا از نوشته اصفهانی مصرحاً برمی آید که بعضی از جوازه‌ها را بر آب دایر می کرده‌اند. نوشته است: «بدان محلی که این جواز را بر آب دایر می دارند.» (ص ۱۰۱).

در توصیف وضع استقرار جواز بعضی عبارات دارد که نقل آنها مفید خواهد بود: «و کارخانه جواز را پست تر باید پوشید» (ص ۱۲۳)، «... بعد از آن که جواز را به این طریق مذکور در زمین مربع مرکوز و مستحکم ساختند.» (ص ۱۲۷)، «گشتن جواز - اگر خواهد که طاحونه بگردد بدون جواز...» (ص ۱۵۱).

بالاخره از یک عبارت او بر می آید که مؤلف در زمان اقامت یزد، خود به ترتیب دادن جوازی پرداخته بود. نوشته است: «اما در دارالعباده یزد که این جواز ترتیب می یافت.» (ص ۱۱۴).

مرحوم احمد علی رجایی بخارایی هم در کتاب لهجه بخارائی (مشهد، ۱۳۴۳) الفاظ جواز و جوازگری را آورده و آن را دستگاه عصّاری و روغن گیری معنی و این شعر را هم از سوزنی نقل کرده است:

چربش کردم سرک بدین روغن بی کنجد و بی جواز و کوبینا (ص ۳۶۲)

افغان‌ها هم جواز را به کار می برند. عبدالله افغانی نویسنده لغات عامیانه افغانستان (کابل، ۱۳۳۷) نوشته است: «جواز ظرفی که روغن از حبوبات کشند. جواز نیشکر، جوازی که در آن شیره از نیشکر کشند.» (ص ۱۵۶).

\* \* \*

ازین آب می گرددش آسیا  
ندیدست کس در تنور آب و نان  
(نسخه خطی شماره ۴۳۴۴ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران)

ز آب تنورست کارش روا  
ز نافتش بود آب دایم چکان

تعبیر دیگری که از آسیای کاغذگری شده اصطلاح «حوض» است که در شعر طغرای مشهدی دیده می شود:  
آنچه کاغذگرز حوض خود به قالب می کند  
او خمیر کاغذ را به گل خشت مالی تشبیه کرده است.  
<sup>۷</sup> مراد چارپایان است.

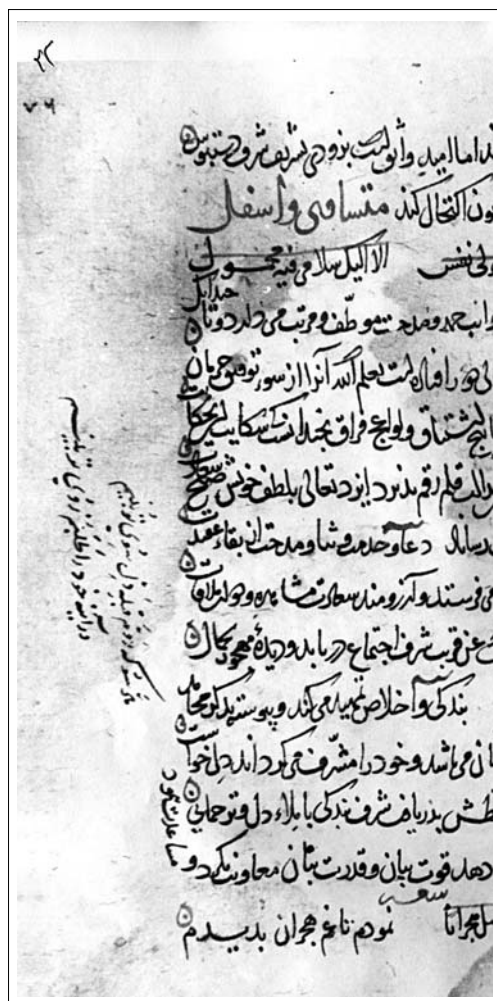
### ورق شماری معکوس و نشانه پایانی

در نسخه‌های خطی که بر برگ‌های آنها شماره‌گذاری شده باشد (خواه توسط کاتب و خواه بعدها به دست دیگران ۱ت معمولاً شماره اعداد از آغاز نسخه بر سمت چپ\* روی ورق نوشته می‌شده است. اما در نسخه سعادت‌نامه تألیف عبدالله بن علی (فلک علاء تبریزی) به سال ۷۰۶ و کتابت سال ۸۱۵ ق در بورساکه به شماره ۵۹۷۵ در کتابخانه نگاهداری می‌شود (میکروفیلم شماره ۶۱۵ کتابخانه مرکز و مرکز اسناد دانشگاه تهران) شماره‌گذاری قدیم برگ‌ها از ورق پایانی نسخه شروع شده و به اول آن خاتمه یافته است. نه آن که فرنگی چنین کاری را کرده باشد. خیر، کاتب یا مالک قدیم چنان کرده است.

۲ت دیگر از ضوابط نسخه‌شناسی آن وجود نشانه ۵ در پایان غالب سطور هر صفحه است. به طوری که در ورق ۳۳ که پانزده سطر است در پایان هر یک از آن سطور یک نشان ۵ گذارده شده. طبعاً معنی اش آن است که سطر بسته شده تا کلمه‌ای بدان افزوده نشود. عجب‌تر آن است که در صفحه مقابل که باز پانزده سطر است شانزده نشان ۵ دیده می‌شود. یک نشان اضافی مربوط است به وجود کلمه پیوسته مربوط به سطر یازدهم که چون مستقلاً بالای آن سطر کتابت شده کاتب کنارش نشان ۵ را کشیده است. البته در بعضی از صفحات این نشان کنار همه سطرها دیده نمی‌شود. این رویه در نسخه‌های خطی دیگر هم نادراً دیده می‌شود.



تصویر ۲



تصویر ۱



### صفر در عشرات و مات

در جستار مربوط به «بیاض تاج‌الدین احمد» مندرج در دفتر هفتم و هشتم نامه بهارستان (ص ۳۵-۶۲) اشاره‌ای که به ضبط سنوات عددی کردم ولی آن نوشتن ۷۰۸۲: به جای ۷۸۲ است به این معنی که دو صفر در سمت چپ ۷ نشان دهنده هفتصد و یک صفر در سمت چپ نشان دهنده هشتاد است.

ازین گونه شماره‌گذاری‌های خارج از میزان در بعضی از نسخ دیگر دیده می‌شود. از جمله در نسخه ختم‌الغرائب\* خاقانی (که نام اصلی تحفة‌العراقین است) و متعلق به کتابخانه ملی وین می‌باشد. این نسخه در ۵۹۳ ق نوشته شده ولی شماره‌گذاری صفحات مربوط به پس از آن تاریخ است. رقم‌های عددی را به ترتیب خواندن از راست به چپ نوشته‌اند. به طور مثال به جای ۶۸ آمده است: ۸۶۰ (یعنی ۶۰+۸) و طبعاً باید آن را ۶۰ و ۸ خواند یا ۷۷۰ که مقصود هفتاد و هفت (۷۰ و ۷) است.

در توضیح مندرج در نامه بهارستان دو صفر (مات) از کنار ۸ افتاده است و آقای مهندس محمدحسین اسلام‌پناه مرا به سقط آن توجه دادند.



برگی از «ختم‌الغرائب»، ۵۹۳ ق، کتابت شده برای خزانه عزالدین ابوالفتح ملک‌شاه بن ناصرالدین محمد، از سلاجقه روم (ح ۵۸۰-۵۹۰ ق) (وین، کتابخانه



### عنوان‌گذاری در غزل

شش برگ از دیوان حافظ به نستعلیق مُجدول به دستم رسید که می‌باید از قرن یازدهم باشد ولی از باب اینکه برای هر غزل، به جای مصطلحات «أيضاً له» یا «وله أيضاً» عباراتی بر صدر غزل نوشته شده است، می‌تواند از نظر ضوابط نسخه‌شناسی (کدیکولوژی) مورد مقایسه و سنجش با نسخ دیگر قرار گیرد. عناوین ذکر شده به این ترتیب است:

|                    |                    |
|--------------------|--------------------|
| – من صبح فکره      | – من معجزات انواره |
| – من مقامات رایه   | – من توفیق طاعات   |
| – من فکرت استقامه* | – من طیبات آثاره   |
| – من ساغر فکره     | – من کرامات اوقاته |
| – من خزاین فضله    | – من شمیم نسّماته  |
| – من منظر انصاره   | – من عجائب فکرتّه  |
| – (محو شده) کشفه   | – من نقود فکرتّه   |
| – من فواید محبته   |                    |

جزین‌ها دو غزل دیگر درین اوراق هست که عنوانی ندارد. به طوری که ملاحظه می‌شود هیچ یک از عنوان‌ها تکرار نشده است. اگر کاتب در سراسر دیوان به همین اسلوب عناوینی برای اکثر غزل‌ها پرداخته باشد طبعاً نوعی تازگی و ارزشمندی به کار خود داده بوده است.

عنوان‌گذاری در غزل به شکلی که در قرن اخیر میان ایرانیان مرسوم شده است می‌باید از زمانی آغاز شده باشد که ترجمه کردن اشعار اروپایی به زبان فارسی رواج یافته است. شعر اروپایی دارای عنوان است و در ترجمه آنها طبعاً عنوان را هم به ترجمه درآورده‌ایم.

عنوان‌گذاری در شعر فارسی هم بی سابقه نیست و می‌دانیم که شعرای متقدم گاه برای قصیده عنوان بر می‌گزیده‌اند و از آن جمله خاقانی که چنین عناوینی را به قصاید خود داده است (براساس چاپ دکتر ضیاءالدین سجادی):

- منطق الطیر (ص ۴۱)
- نهضة الارواح و نهضة الاشباح (ص ۸۸)
- حرز الحجاز (ص ۹۵)
- کنز الکرکاز (ص ۱۰۰)
- ترنم المصاب (ص ۱۵۸)
- باکورة الاسفار و مذکورة الاسحار (ص ۲۱۵)
- تحفة الحرمین و تفاحة الثقلین (ص ۳۶۸)

خاقانی در منظومه ختم الغرائب (تحفة العراقرین) براساس چاپ دکتر یحیی قریب هم به اجزا آن نام‌هایی مستقل داده است:

- عرائس الفکر و مجالس الذکر (ص ۱۳)
- معراج العقول و منهاج الفصول (ص ۲۵)
- سبحة الاوتاد (ممکن است ناقص باشد) (ص ۷۷)
- سواد الاوراد و خزانة الاوتاد (ص ۱۱۲)
- موارد الاوراد و فرائد الافراد (ص ۱۳۲)





|                                |                                    |
|--------------------------------|------------------------------------|
| زیر پیش‌سگی مانند که صاحب نظری | وجه خدا اگر شود منظر نظر           |
| باید که خاک در که اهل نظر سون  | کرد درست هوای و صالت حافظا         |
| من فکرت استقامت                |                                    |
| جون تر عشق نیست معذور          | ای که دایم بخوش معزوری             |
| کر بعضی و عقیده مشهور          | کرد دیوانگان عشق مکرور             |
| رو که مسیت شراب کمزور          | پستی عشق نیست در سر تو             |
| عاشق ازاد و ای مجبور           | روی زردست و آه در دل و د           |
| پانگرمی طلب که مجزوری          | بگذران نام و تنگ خود حافظا         |
| من ساعه فکره                   |                                    |
| جون خوری طلب روزی تنها         | بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده |
| حالی فکر سبک کن که پراز با     | اخرام کل کوزه کران حاشی            |
| عین ما ابد چند پری زاده کن     | کر از آن آدمیانی که بهشت است       |
| مگر اسپاب بزرگی همه آماده      | تکیه بر جای بر کاشن و ان ر د کرا   |



### جزودان طَلقی

جزودان (یا جزوه‌دان) در اصطلاح مجلّدگران و کاتبان قدیم مشابه بوده است با آنچه اکنون «پوشه»، و مسامحه پرورنده گفته می‌شود. زیرا علی‌الظاهر پرورنده محتویات داخل یک پوشه بوده است. آن را معمولاً از دو مقوای به هم چسبیده با رویه چرمی می‌ساخته‌اند و اجزای یک کتاب و یادداشت‌های مختلف را که کاتبان می‌نوشتند برای محفوظ بودن درون آن قرار می‌دادند. منشی‌ها، میرزاها و حجره‌دارها هم معمولاً برای نگاه‌داری اوراق بیاض یا نوشته شده از آن استفاده می‌کردند. بعضی از جزودانها به شکل کیف بوده است.

در دیوان نجیب کاشانی (سده ۱۱)<sup>۸</sup> صحبت از جزودانی است که هنرمندی آن را از «طلق» برای شاه سلیمان صفوی به منظور قرارداد اشعار در آن ساخته و مورد تمجید بوده است. در عنوان مثنوی، سراینده چنین نوشته بوده است: «حسب الامر الاعلیٰ خاقان طوبی آشیان قدس مکان - نورالله مضجعه - به جهت حاشیه جزودان طلق قطّاعی نموده در سلک نظم در آورد و نقش شده».

بنابراین جزودانی بوده است که از حیث جنس مجل و در حاشیه آن به قطّاعی مثنوی منقول در زیر را که کاتب نوشته بود مزین کرده بوده‌اند. دو طرف لوحهای (= دفه) جزودان چنان وضعی داشته است که نوشته‌های قرار داده شده در آن از برون خوانده شدنی بوده است.

|                                   |                               |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| به امر شهنشاہ عالم پناه           | سلیمان دین، شاه جم دستگاه     |
| چو این «جزودان» شد مهیاز «طلق»    | شد آینه حیرت روی خلق          |
| هوا مستی از ریزه طلق آن           | به روی فلک برد و گشت اختران   |
| تهی کرد نقشی کز آن «نقش بر»       | ز زر گشت دامان «قطّاع» پر     |
| بجز این نهال سراسر صفا            | که «قطّاع» در طلق آن داده جا  |
| که دیده چنین شاخ زر در جهان       | که گردد پس از قطع کردن عیان   |
| کسی نقش آورد ز اهل هنر            | که بنشست نقشش بر این لوح زر   |
| نمایان ز طلقش بود بی حجاب         | ورق‌ها چو عکس فلکها ز آب      |
| ز صافی طلقش نماید عیان            | معانی ز الفاظ اجزای آن        |
| مصفا طلسمی است این جزودان         | دو لوحش ز طلق از دو جانب عیان |
| درون و برونش، عیان و نهان         | هم آینه است و هم آینه‌دان     |
| بود کل عالم در این جزودان         | چو در لوح محفوظ سر جهان       |
| بر این جزودان روز و شب، ماه و مهر | بود لوحش الله گو در سپهر      |
| درین جزودان چون شهنشاہ دین        | نهد جزو اشعار سحر آفرین       |
| تو گویی که در شأن این بی گمان     | شده لوحها نازل از آسمان       |
| به اطراف طلقش خط مشکبار           | چو در آینه عکس زلفین یار      |
| چنین گر ز و صفش بود بانصیب        | شود بر فلک نقش شعر «نجیب»     |

ایرج افشار

<sup>۸</sup> تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدیقی (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲)، ص ۶۶۰.